**فقه: زکات، جلسه 20: شنبه 15/08/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یک مروری بر بعضی از روایت‌های عامه که ممکن است ارتباط داشته باشد به این بحث احادیث ما در مورد حق المارّة. یک سری روایاتی هست که دلالت می‌کند در هنگامی که شخص گرسنه‌اش باشد یا احتیاج داشته باشد می‌تواند استفاده کند که این هیچ صحبت ماره بودن هم در نوع روایت‌هایش نیست. اصل احتیاج داشتن و گرسنه بودن هست. و مجموع این روایات این هست که عرض کردم بعضی از روایات ما که می‌گوید که شخص در حال ضرورت می‌تواند بخورد، شاید ناظر به یکی از وجوه، توجیهش این است که ناظر به این روایات است و می‌خواهد بگوید که آن گرسنگی بما هو هو کفایت نمی‌کند تا به احتیاج و ضرورت و امثال اینها نرسد. و الا من ضرورةٍ که روایات هست، می‌خواهد بگوید نفس گرسنگی مجوز استفاده نیست. یک روایتی عن ابی هریره قال افرأیت ان احتجنا الی الطعام و الشراب فقال کل و لا تحمل و اشرب و لا تحمل. سنن صغرای بیهقی، جلد ۳، صفحۀ ۲۰۸.

قال عن ابی هریره. من بعضی از عبارت‌های چیزش را حذف می‌کنم و بعضی عبارت‌های تحیاتش را هم تغییر می‌دهم.

«قال سئل النبی صلی الله علیه و آله و سلم اما یحل للرجل من مال اخیه قال یاکل حتی یشبع اذا کان جائعا.»

در آن روایت اجتجنا بود اینجا جائعا بود. «و یشرب.»

این عبارت‌ها گاهی اوقات یک معنای گسترده‌ای ازش ممکن است توهم بشود. روایت ما معنا می‌کند که این باید در حد ضرورت باشد که مجاز باشد. اینها ربطی به بحث حق الماره و اینها ندارد. عرض کردم روایت ما هم چه بسا به آن حق المارّة ربطی نداشته باشد.

شاگرد: روایت ؟؟؟ ۳:۰۵ می‌گفت و من اجل ذلک.

استاد: نه حالا آن یک بحث دیگر است. آن حالا بعد، آن یک بحث دیگر است که آن داستان امر پیغمبر.

عن ابی هریره رضی الله قال یاکل حتی یشبع و کان جائعا و یشرب حتی یرثی ۳:۲۵ سنن کبری بیهقی، جلد ۹، صفحۀ ۶۰۶.

یک روایت دیگر هست عباد بن شرحلیل رجلا من بنی قُبر قال اصابنا عام مخمصة فعطیتُ المدینة. این عام مخمصة خب خودش نشانگر این است که طرف یک به هر حال شرایط خیلی سختی داشته. فعطیتُ المدینة فعطیت الحائط من حیطانها فاخذت سنبلة ففرکته و اکلته و جعلته فی کسائی فجاء صاحب الحائط فضربنی و اخذ ثوبی فعطیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاخبرته فقال للرجل مائت اطعمته اذ کان جائعاً او ساغبها. این در مقام توبیخ است، چرا اطعامش نکردی وقتی جائع بود؟ ساغب بود. نمی‌دانم فرغ جائع و ساغب چی است. بعد و لا علمته اذ کان جاهلا. فامر النبی صلی الله علیه و آله و سلم فردّ الیه ثوبه و امر له بوسغٍ من طعامٍ او نصف وسغٍ. سنن ابن ماجه، جلد ۷، صفحۀ ۱۷۶.

عمیر مولی ابی اللحم و کان عمیر مولی لبنی غفاره، قال اقبلتُ مع سادتی نعید الهجرة حتی دعونا الی مدینة ترکونی فی ظهورهم و دخل بمدینة فاصابتنی مجاعةٌ شدیدة. فقال لی بعض من مرّ ؟؟؟ ۵:۰۲ من اهل المدینة لو دخلت بعض حوائط المدینة فعصبت من ؟؟؟

خوب است که، مناسب است که بروی بعضی از این چیزها، بعضی از باغات مدینه و از خرماهایش بخوری. فدخلت حائطاً فعطیت نخلةً فقطعت من حاق عنوین فاذا صاحب الحائط فخرج بی حتی عطیٰ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فسألنی عن امری فاخبرته.

این خب مجاعةٌ شدیدة بوده، حالت احتیاج شدید داشته آن ضرورت بوده، حضرت چیز می‌کند حالا که مجاع شدیده هست به مقداری که مجاع شدیده برطرف بشود که یکی از این. می‌گوید دو تا چیز، از چیز قنوین دو تا چیز خرما برداشته بوده، حضرت می‌گوید اشاره کردم که کدام یک از اینها بهتر هست؟ به یکی از آنها اشاره کردند. فامرنی باخذی و امر صاحب الحائط باخذ الاخر و خلّیٰ سبیلی. حالا ما بحث این‌که اینها معتبر هستند، معتبر نیستند ما قابلیت استناد برای ما دارد یا ندارد خیلی مهم نیست. من بیشتر این روایت‌ها برای این‌که چه ذهنیت‌هایی آنجا حاکم بوده و چه چیزهایی مطرح بوده.

یک نکتۀ کلی عرض بکنم، یک مطلبی از مرحوم آقای بروجردی نقل شده که فقه شیعه به منزلۀ تعلیقه بر فقه عامه است. بعضی‌ها این را به عنوان مثلاً یک نقص تلقی کردند. در حالی که این نقص نیست، تعلیقه معنایش این نیست که آن اصل مهم‌تر از تعلیقه باشد. چه بسا تعلیقه از اصل مهم‌تر باشد. مرحوم صاحب حاشیه بر معالم اصلاً به همین تعلیقه‌اش شناخته می‌شود. مرحوم آشیخ محمد تقی اصفهانی. ولی اصل کلی قضیه این هست که این فقه شیعه بیشتر از آن که ناظر به فقه عامه باشد، ناظر به روایات عامه است. و من از حاج آقا یک موقع می‌شنیدم آقای بروجردی تعبیرشان این بود که فقه شیعه ناظر به روایات عامه است نه فقه عامه. این تعبیری که حاج آقا نقل می‌کردند اینجوری بود. و به هر حال برای شناخت چیزهای صدور، شأن صدور احادیث، احادیث یک شأن صدوری دارد، فضایی دارد که در آن فضا این روایات صادر شده. به تعبیر امروزی‌ها بستری که در آن بستر این روایات وارد شده. که این شناخت بستر احادیث خیلی مفید هست برای این‌که ما بتوانیم احادیث را درست درک کنیم و بفهمیم. این هم من روایت عامه را الآن می‌خوانم بیشتر برای توضیح مطالبی که در مورد روایات خاصه در جلسات قبل دادم است. این است که خیلی به سندهایش این چیزها کار ندارم.

شاگرد: ببخشید این ؟؟؟ ۸:۳۵ که جلسۀ قبل فرمودید ذهنیت این است که به خاطر سهل انگاری

استاد: آن هم می‌رسیم، یکی یکی، حالا در مورد آن ؟؟؟ سهل انگاری هم نیست. این یک.

یک روایت دیگری رافع بن عمرو کنتُ ارمی نخلاً للانصار فاخذونی فذهبو بی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال هذا یرمی نخلنا فقال یا رافع لم ترمی نخلهم فقال یا رسول الله اجوع قال کل مما رقع. حالا من وقع فکر کنم باشد، من اینجا رقع هست. اشبعک الله و ارواک.

این چیزهایی که در پای درخت قرار گرفته.

شاگرد: معجم الکبیر وقع است.

استاد: معجم کبیر طبرانی، جلد ۵، صفحۀ ۱۹.

من عرض کردم باید وقع باشد اینجا رقع نقل شده. این عبارتی که من.

این همان روایتی بود که قبلاً خواندمش. باز همین روایت کنت و انا غلام ارمی نخلنا او قال نخل الانصار ؟؟؟ ۹:۴۷ النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال یا غلام فقال ابن کاسب و قال یا بنی لم ترمی قال قلت آکل فلا ترمی النخل فقل کل مما یسقط فی اسافلها فقال ثم مسح رأسی و قال اللهم اشبع بطنک.

این در واقع اشاره به این نکته هست که گاهی اوقات گرسنگی سبب می‌شده که متعرض خلاصه درخت‌ها بشوند، حضرت می‌گوید خب حالا گرسنه هستی لازم نیست از خود درخت‌ها استفاده کنی در حالی که می‌شود گرسنگی‌ات با آن چیزهایی که در پای نخل هست که با چیزهای متعارف صاحبان باغ راضی هستند به آنها گرسنگی‌ات را برطرف کنی. یعنی ضرورتی اقتضا نمی‌کند که حتماً از آن درخت‌ها استفاده کنی. اینها هم ربطی به بحث مار و امثال اینها ندارد.

یک روایت دیگری هست عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا اتی احدکم علی راعٍ فلیناد یا راعی الابل ثلاثاً فان اجابه.

می‌گوید به یک چوپانی که رسیدی ۳ بار صدا بزن چوپان اگر جواب داد هیچ. جواب نداد برو فلیحلب و الیشرب و لا یحمل النخل و اذا اتی احدکم علی حائطٍ فلیناد ثلاثاً یا صاحب الحائط فان اجابه و الا فالیاکل و لا نحمل النخل.

این عبارتی هست مال سنن کبری بیهقی، جلد ۹، صفحۀ ۶۰۴.

البته می‌گوید که تفرّد به سعید بن عیاص الجریری. در سندش جُرَیْری هست، و هو من الثقاة الا انه اختلف فی آخر عمره و سماع یزید بن هارون عنه بعد اختلافه و رواه ایضا حماد بن سلمة عن الجریری و لیس بالقوی. و قد روی عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم بخلاف ذلک. این برعکسش هم ازش نقل شده.

حالا این یک بحث دیگری هست که حالا چرا شما بعد از این‌که، البته این در کتاب‌های عامه مطرح هست این فرع، بحث این‌که آیا می‌توانیم بخوریم بعد از سه بار ندا کردن یا نمی‌شود خورد و امثال اینها، در مغنی ابن قدامه که یکی از منابع این بحث هست، این بحث‌های این چیز وجود دارد و مورد بحث هست که آیا اجازه دارد شخص یا اجازه ندارد. این یک معنای خیلی وسیع‌تر از حق ماره هست. البته یک نکته‌ای در موردش این هست، آن این است که اینها معنایش این است که اگر صاحب راعی آمد و اجازه نداد خب نمی‌شود استفاده کرد. یا صاحب باغ آمد اجازه نداد در ظرف شک این تجویز. اگر هم روایات و اینها درست باشد، بنابراین این‌که در روایات، در کلمات فقهای ما هست که شرط حق المارّة عدم نهی مالک است. از اینها هم همین مطلب استفاده می‌شود.

ولی خب اینها چیزهایی هست که در روایت‌های ما نداریم و قابل استناد هم نیستند. می‌گویم در میان خود عامه هم مورد حرف و حدیث هست که اینها درست هست یا درست نیست. این که می‌گوید.

شاگرد: از خود نخل هم می‌تواند استفاده کند دیگر؟

استاد: بله دیگر. می‌خواهم بگویم بیشتر از بحث نخل است. حتی شیر گوسفندها و شیر شتر و امثال اینها، اینها را هم در این روایت اجازه داده.

اذا اعطیت لواء فناده ثلاث مرار فان اجاب فالا فشرب فی غیر ان تفسد فاذا رأیت علی حائط بستانٍ. که خب نخل و اینها را هم شاملش می‌شود. فناده صاحبه البستان ثلاث مرات فان اجاب و الا فکل فالا تفسد. آن روایت قبلی سنن کبرای بیهقی، جلد ۹، صفحۀ ۶۰۴ بود. سنن ابن ماجه جلد ۷، صفحۀ ۱۷۸، شبیه همین در مستدرک حاکم، جلد ۱۷، صفحۀ ۱۳ هست.

اما آن چیزی که یک کمی به بحث حق الماره نزدیک‌تر هست و دقیقاً شاید حق المارّه را ظاهراً هست این روایت هست. عن عمرو بن شعیب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من مرّ بحائطٍ فلیاکل فلا یحمل النخل.

دقیقاً همان مضمونی که در روایت‌های ما هم وارد شده. مصنف ابن ابی شیبة، جلد ۴، صفحۀ ۲۹۵.

خب یک روایت دیگری هست، این روایت را توجه بفرمایید. عن ابی هریره قال کنا مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاذا ابل مسرّره بازاه ۱۵:۲۷ الشجر. یک خلاصه شترانی که آنجا بسته بودند، فانطلق ناس لیحتلبوا

شاگرد: مسرره یعنی بسته شده؟

استاد: مسرّر ظاهراً یعنی بسته شده، آنجور که من عرض کنم. فانطلق الناس لیحتلبوا. یک افرادی رفتند از آن شترها شیر بدوشند. این همان مسامحه‌ای که عرض می‌کردم، این یکی از مثال‌های آن مسامحه است.

فدعاهم النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال ارأیتم لو أنّ الناس امدوا الی مزاودکم فیها ازدودتکم فاخذوا ما فیها لکانوا قدروکم. حالا شما این توشه‌هایی که دارید، یکی آمد از این توشه‌های شما استفاده کرد و خورد، اینها، شما این را درست می‌دانید یا می‌گویید که به شما خیانت کرده و به شما ظلم کرده؟ قالوا بله نعم، فذرونا کأن. قال هذه لاهل البیت من المسلمین. این شتر هم مال یک اهل بیت از مسلمین هست. انما فی زروعها ۱۶:۴۱ مثل ما فی ازدوتکم شیری که در پستان‌های این شتران هست مثل چیزهایی هست که در زاد و توشۀ شما هست. قالوا یا رسول الله فما یحل للرجل من مال اخیه. حالا یک شخص چقدر می‌تواند از مال اخیه بخورد؟ قال ان یاکل و لا یحمل و یشرب و لا یحمل. اینجوری.

در سنن کبری بیهقی، جلد ۹، صفحۀ ۶۰۹ آمده، می‌گوید هذا اسنادٌ مجهول لا تقوم بمثله الحجة و الحجاج بن ارطاط. یکی از راویان این روایت است، غیر محتج به و قد روی من وجه آخر عن الحجاج ما دلّ انّه فی المضطر. آن ذیل آن‌که هست در مورد مضطر هست. این هم این تعبیر.

قال رسول الله عن ابن عمر. عن ابن عمر قال یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا مرّ احدکم بحائطٍ فلیاکل و لا یتخذ خبنة. خبنه یعنی آستین، چیزی که قسمتی از دامنی که انسان چیز می‌کند. لا یتخذ خبنة یعنی لا تحمل. لا یحمل. محصّل معنایش این هست. خب این شبیه روایت‌های ما هست که درش هست.

این لا یتخذ خبنة از عمر هم نقل شده. مستقیم بدون این‌که به پیغمبر اسناد بدهد. فلیاکل و لا یتخذ خبنة. ولی در این نقل سنن ابن ماجه، جلد ۷، صفحۀ ۱۷۹ ابن عمر آن را از پیغمبر نقل کرده.

یک روایت دیگری هست، راوی می‌گوید سمعتُ رجلاً من مزینه سال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و انا اسمع عن الظالة فذکر الحدیث، که آن هیچی، ثم قال ثم ساله عن الثمار یصیبه الرجل قال ما اخذ فی اکمامه یعنی رئوس النخل فاحتمله فثمنه و مثله معه و ضرب النکال. این بحث ثمنه و مثله در نقل‌های دیگر عامه هم هست. من داشتم مغنی ابن قدامه را مطالعه می‌کردم حالا من خیلی چیزهای عامه را کامل ندیدم، ولی مغنی ابن قدامه را مطالعه می‌کردم یک روایتی بود.

شاگرد: ؟؟؟

استاد: همان، مرتین دارم شاهد می‌آورم. ما اینجوری معنا قبلاً کردیم این عبارت را که ممکن است فمثله و قیمته می‌خواهد بگوید که ضامن هست به مثل یا قیمت. قیمته و مثله حالا تعبیر چی بود؟ فثمنه و مثله معه کأنّه یا ثمنش یا مثلش. ولی همین این روایت عمرو بن شعیب است. عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال سمعتُ رجلاً من مزینة فرسول الله و انا اسمع، اینجا این را که نقل کرده اینجوری نقل کرده از ترمذی نقل می‌کند. از ترمذی نقل کرده به این شکل. عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انّه سئل عن الثمر المعلّق فقال ما اصاب منه من ذی حاجةٍ غیر متخذةٍ خبنةً فلا شیء علیه. و من اخرج منه شیءً فعلیه غرامة مثلیه و العقوبة. غرامة مثلیه، آن مرتینی که آنجا بود غرامة مثله اینجا هست و العقوبة که آن هم یعذّر و یغرم مرتین. این هم این تعبیر هست.

عرض کردم احتمال دارد اصل تعبیر همین ثمنه و مثله معه باشد و این اینجور بوده به اصطلاح تفسیرهای مختلف شده. بعضی‌ها این را به معنای یک ضمان گرفتند، بعضی‌ها دو ضمان گرفتند. آن مرتنیی که در روایت سکونی هست، مشابه‌اش در همین روایت ترمذی که اینجا نقل کرد بوده هست و لابد. می‌گویم من باز خودم مراجعه نکردم علی القاعده باید مشابهات دیگر این روایت داشته باشد.

شاگرد: یغرم قیمة که وارد شده بود در بعضی نقل‌ها چجوری می‌شود از این برداشت کرد؟

استاد: عرض من این هست که در واقع این در مقام بیان ضمان هست. می‌خواهد بگوید ضمانش به مثل یا به قیمتش. فثمنه و مثله معه یعنی ثمنش یا مثل آن، آن «و» به معنای نه هر دویش، هم ثمنش، هم مثلش. کأنّه ضامن مثل یا قیمتش هست. این ضامن مثل یا قیمتش هست را یغرّم بثمنه آن یغرّم بمثنه این را به معنای که یک ضمان دارد گرفته. ولی بعضی‌ها این را به معنای این‌که دو بار ضامن هست. هم ضامن خود قیمتش، هم ضامن مثلش.

شاگرد: خب تخییری هم باشد

استاد: نه تخییری، هر دو

شاگرد: نه ؟؟؟ ۲۲:۵۶

استاد: نه آن تخییری هم باشد به‌طور، آن از باب مثال است. یغرّم بقیمته یعنی یکی از چیزهایش حالا قیمت مثلش. این است که این چیزهای مختلف نقلیات مختلفش را که کنار هم بگذاریم من فکر می‌کنم تعبیر اصلی باید همین تعبیر اینجا باشد. این تعبیر دو گونه معنا شده، دو گونه فهمیده شده. طبق یک معنایش یغرّم بقیمته شده. آن روایت جعفریات است. طبق یک معنا یغرّم، فعلیه غرامة مثلیه و العقوبة شده یا یغرّم مرتین است که در روایت سکونی هست شده. اینها باید یکی، یعنی همچین، چون می‌گویم این همان عمرو ابن شعیب است. همین روایت عمرو بن شعیب ثمنه و مثله معه را اینجا وقتی نقل کرده فلا علیه غرامة مثلیه نقل کرده.

شاگرد: این سکونی، ترمذی و آن جعفریات اینها هر کدام

استاد: اینها همه‌اش یک روایت واحدی بوده. این روایت واحدی بوده که باید در اثر نقل به معنایی که شده این روایت‌ها مفادش این شکلی در آمده.

و ثمنه و مثله معه و ضربٌ نکال و ما کان فی اجرانه فاخذ ففیه القطع. یعنی اگر چیز شد دیگر، چیده شده بود و در آن انبارش بود و انبانش بود و اینها، فاخذ ففیه القطع. می‌گوید اگر از حرز گرفته باشد، اذا بلغ ذلک ثمن المجن. یعنی آن حد قطع را که ثمن سپر باشد آنها مقدارش ذکر شده در روایت‌های دیگر، و ان اکل بفیه و لم یأخذ فیتخذ خبنةً.

ببینید اخذ اصلاً به معنای که بگیرد و ببرد. اخذ که گفتم در بعضی روایات که ما می‌گوید اگر اخذ کند، تناول کند. تناول را مرحوم شیخ حمل کرده به حمل. به حمل حمل کرده اینها هم اخذ را به معنای تناول و این‌که فیتخذ خبنةً. این تفسیر لم یأخذ هست. این است که این هم قرینه‌ای بر معنایی که مرحوم شیخ کرده در آن روایت یتناول را به معنای اخذ حمل گرفته، خیلی طبیعی هست آن معنا.

فلیس علیه شیءٌ.

در سنن کبرای بیهقی این می‌گوید و هذا ان صح فمحمول علی اللیس علیه فیه قطعٌ حین لم یخرجه من الحرز. آن فلیس علیه شیء را حمل کرده برای این‌که حد قطع ندارد. این خیلی خلاف ظاهر است. چون ضرب النکال را هم نفی کرده اوّلاً فثمنه مثله معه را هم نفی کرده. ظاهرش این است که لا اقل ضمان به آن مثل و قیمت و اینها، آنها را هم می‌خواهد نفی کند. اختصاص ندارد. البته حرمت را نمی‌خواهم بگویم. اگر مراد ایشان این است که می‌خواهد بگوید حرمت ندارد، حرام هست ولی نه، این در مقام این‌که حرام نیست این را نمی‌شود ازش استفاده کرد. ولی در این‌که ضامن نیست تقریباً صریح هست، تعبیر این‌که ضامن نیست و عقوبت هم نمی‌شود، عقوبت نه به نحو قطع که در آن شق وسط بود، نه به نحو ضرب النکال که تعزیر بود. هیچ یک از اینها نیست و این‌که بخواهیم اختصاص به قطع بدهیم و اینها آن خیلی دیگر چیز هست، زور دارد. ولی علی ای تقدیر از این استفاده می‌شود یک فی الجمله بحث حق و مارّه استفاده می‌شود که اگر کسی بخورد و، عن الثمار یصیبه الرجل آن یصیبه الرجل که موضوعش هست را ممکن است همین معنا بکنیم که در روایات دیگر هست. یعنی یمرّ به الرجل. یصیبه الرجل به این معنا.

شاگرد: پس از قصد نبوده.

استاد: نه از قصد. همینجوری بهش برخورد کرده. برخورد بهش کرده. این هم این.

این روایت شبیه همین هم در. این سنن کبرای بیهقی، جلد ۹، صفحۀ ۶۰۳ بود. در مصنف ابن ابی شیبه هم به همین سند هست. رجل من ؟؟؟ صلی الله علیه و آله و سلم عن الثمار ما کان فی اکمامه فقال من اکل بفیه و لم یتخذ خبنةً فلیس علیه شیءٌ. که آن ذیلش را فقط دارد. من اکل بفیه و لم یتخذ خبنةً.

در سنن کبریٰ آن هم که همان ان احجتنا است، روایت بعدی‌اش هیچی، خواندیم آن را.

یک نکته‌ای هم در بعضی از این روایات وجود دارد. بعضی‌ها آمدند این روایتی که پیغمبر دستور می‌داد که چیزها را خراب کنند و دیوارها را خراب کنند، می‌گویند این امر استحبابی بوده. یک روایت حالا می‌خوانم، از این روایت هم لحن، لحن این استحبابی است که دیوار داشتن و امثال اینها مستحب است که دیوار را خراب کنند و امثال اینها. حالا من روایت را می‌خوانم ملاحظه بفرمایید. حالا بعداً اینها را در جمعبندی روایت‌ها بهش می‌پردازیم. حالا فعلاً اجمال روایت خوانده بشود.

عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما. جابر بن عبد الله پدرش عبد الله جزء کسانی، از مدینه دو گروه آمدند با پیغمبر بیعت کردند، آن اوّل انصاری که بیعت کردند. عبد الله جزء گروه اوّلیه بود و دومی پدر جابر، گروه اوّل دوازده نفر بودند، چند نفر بودند. گروه دوم که ۷۰ نفر بودند، جابر جزء گروه دوم است که سری دوم آمده. این هر دوشان از مسلمانان خیلی قدیمی هستند، یعنی انصاری هستند که از آن سری اوّل اسلام آوردند.

قال اتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنی عمرو بن اوف یوم اربعاء. فرئیٰ شیءً لم یکن رئاها قبل ذلک من حصنه علی النخیل. خلاصه دید که اینها دیوارهایی بر نخل‌هایشان. فقال لو انکم اذا جئتم عیدکم هذا مکثتم حتی تسمع من قوله. مناسب است که وقتی عید بشود. یک مطلبی عرض بکنم، در روایات ما هست که جمعه عید مسلمین هست. مراد از این عید ظاهراً همین جمعه هست به قرینۀ ذیل روایتی که آمده. می‌گوید وقتی عید، یعنی جمعه‌تان رسید صبر کنید تا حرف من را بشنوید. قالوا نعم بابائنا انت یا رسول الله و امهاتنا. پدر و مادرم به قربانت. قال فلما حذر الجمعة صلی بهم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الجمعة ثم صلّی رکعتین فی المسجد و کان. یعنی آن نماز جمعه‌شان را حضرت خواندند، بعد دو رکعت در مسجد. شاید دو رکعت نماز. چون مسافر بودند، نماز عصرشان را بلافاصله بعد از ظهر خواندند. چون این مقدار مسلم هست در میان سنی‌ها هم که برای مسافر اتصال ظهر و جمعه با همدیگر جائز هست. ثم صلّی رکعتین فی المسجد و کان ینصرف الی بیته قبل ذلکم الیوم. می‌گوید قبل از آن روز، بعد از نماز عصر حضرت می‌رفتند خانه‌شان، دیگر سخنرانی چیزی نمی‌کردند. ولی آن روز یک برنامۀ جدیدی داشتند. اصلاً قبلاً که گفتند که مکثتم حتی تسمعوا من قولی. می‌خواستند اشاره به این بکنند نماز تمام شد صبر کنید، نروید. من باهاتان حرف دارم.

ثم استوی فاستقبل الناس بوجه فتبعت له الانصار او من کان منهم حتی وفیٰ بهم الیه. نمی‌دانم یعنی چ.

شاگرد: اعراب گذاشته بود، وَفِیَ

استاد: نمی‌دانم یعنی چی، حالا من احتمال می‌دهم که جمعیت‌ها جلو آمدند تا این‌که به نزدیک پیغمبر. تبعت له الانصار یعنی جمعیت که نماز می‌خواندند آمدند اطراف پیغمبر که صدای پیغمبر را بهتر بشنوند و این شکلی.

فقال یا معشر الانصار قال لبیک ای رسول الله.

شاگرد: وُفِیَ باشد شاید. وُفِیَ به معنای مجیء آمدند، این وُفِیَ بهم الیه.

استاد: حالا من مثلاً وُفِیَ، یعنی نزدیک پیغمبر شدند. من مضمون را همین احساس می‌کنم. مراد این است که پیغمبر که مشغول سخنرانی شدند همین جمعیت آمدند دور پیغمبر، به نزدیک پیغمبر. جیئوا الی رسول الله یعنی نزدیک پیغمبر. نکته‌ای هم که ای رسول الله ای خطاب به نزدیک است. حد حرف ندای نزدیک است. کأنّ پیغمبر نزدیکشان بودند که وقتی لبیک می‌گفتند با ایّ پاسخ می‌دادند نه با ایّا. قالوا لبیک یا رسول الله فقال کنتم فی الجاهلین اذ لا تعبدون الله تحملون الکَلْ و تفعلون فی اموال. کَلْ یعنی دو سختی و دشواری. یکی از چیزهایی که رسم بوده گاهی اوقات مثلاً یک گرفتاری که طرف پیدا می‌کرد، دیگری می‌آمد عهده‌دار گرفتاری آن طرف می‌شد. تحملون الکَیْ یعنی گرفتاری‌های افراد را به دوش می‌کشیدید. می‌گوید شما در جاهلیت خیلی خوب بود، حالا مسلمان شدید اینجور شدید، چه این قضیه چی است؟ می‌گوید یا معشر الانصار کنتم فی الجاهلیة اذ لا تعبدون الله تحملون الکَلْ و تفعلون فی اموالکم المعروف و تفعلون الیٰ ابن السبیل. به ابن سبیل کمک می‌کردید. در اموالتان معروف داشتید، کمک به دیگران. حتی اذا منّ الله علیکم بالاسلام و منّ علیکم بنبیه. اذا دارد، من فکر می‌کنم اذ باید باشد. اذ انتم تحسنون اموالکم. حالا دیگر مال‌هایتان را برایش دیوار گذاشتید و امثال اینها. بعد حضرت فرمودند و فیما یأکل ابن آدم اجر. و فی ما یاکل السبع و الطیر اجر. این‌که دیگران بیایند از اموال انسان بخورند اجر دارد. این‌که اموال انسان سَبُع، طیر پرندگان بیایند ازش استفاده کنند، سَبُع و امثال اینها بیایند ازش استفاده کنند اجر دارد. می‌گوید فرجع القوم فما منهم احدٌ الا هدم من حدیقته ثلاثین بابا. آمدند همۀ اینها، هر کدامشان ۳۰ در از چیز برایشان باز کردند که مردم بیایند از آنها استفاده کنند.

شاگرد: از کدام ؟؟؟ ۳۵:۳۳ یا مجموع

استاد: فما منهم احدٌ. الا هدم من حدیقته ثلاثین باب. دیگر حدیقه‌های بزرگ لابد داشتند.

شاگرد:

استاد: نه، این فما منهم احدٌ

شاگرد: می‌خواهیم بگوییم تخته کشید دیوارها را

استاد: دیگر حالا عبارت که این است. بعد در مستدرک حاکم، جلد ۱۷، صفحۀ ۱۶ دارد، حالا می‌گوید هذا حدیثٌ صحیح الاسناد و لم یخرجها و فیه نهی الواضح ان تحسین الحیطان و النخیل و غیرها من انواع الثمار عن المحتاجین و الجائعین ان یاکلوا منها.

این نهی به آن معنایی که بخواهیم بگوییم نهی تحریمی ازش استفاده نمی‌شود. به خصوص این‌که انسان به سبع و پرندگان و اینها بخواهد دادن اینها لحن، لحن این است که این کار ثواب دارد. این کار ثواب دارد این لحن، لحن چیز نهی واضحی که اینجوری چیز کردند و امثال اینها، اینجور نیست. و روی همین جهت ممکن است کسی این را هم قرینه قرار بدهد که نهی پیغمبر از این‌که، آن نهی‌اش هم نهی تنزیهی بوده. حالا نهی تنزیهی بوده یعنی کار خوبی نیست. اینجا هم نهی کرده پیغمبر. یعنی می‌گوید آخر اینقدر بی مزه بازی شما که قبلاً اینجور بودید. آخر می‌دانید یک کسی سابقه نداشته باشد از اوّل یک شرایطی را داشته باشد یک حرفی. ولی یک کسی که سابقه‌اش یک سابقۀ کریمانه‌ای بوده، این شخص کریم حالا که یک مقداری شرایط اخلاقی‌اش باید بالا برود، شرایط اخلاقی‌اش باید بیاید پایین می‌گوید این‌که دیگر خیلی زور دارد و امثال اینها. این لحن، این عبارت، لحن این نیست که تحصیل الحیطان حرام است، بلکه در تنزیهی بودن و امثال اینها دارد.

البته یک روایت دیگری هست که خوب هست این روایت را چون از ائمۀ ما هست، در روایت‌های بحث هم قرار بدهیم مصنّف ابن ابی شیبه، جلد ۴، صفحۀ ۲۹۴، حدّثنا وکیع عن جابر عن ابی جعفر. وکیع. جابر مراد جابر جُعفی است. جابر بن یزید جُعفی در منابع عامه شاید بیشتر از منابع خاصه روایاتش باشد. خیلی روایت‌های جابر در منابع عامه فراوان هست و مجموعاً کاملاً استفاده می‌شود که او را ثقه می‌دانستند. اگر هم گیری برایش بوده گیر به خاطر تشیّعش است، انه کان یومر ۳۸:۳۳ بالرجعة، امثال اینها. و به علائم تشیّع و اینها گیر دادند. و الا به وثاقتش در میان عامه تردیدی نبوده. بحث‌هایی که مطرح هست، تضعیفاتش را اگر کسی دنبال کند، کاملاً برمی‌گردد به بحث‌های مربوط به مذهب و امثال اینها.

و خیلی هم روات مهمی از عامه از جابر جعفی روایت کردند. یکی همین وکیع است. جابر عن ابی جعفر، مراد امام باقر علیه السلام هست. انّ النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا خرج امر علی ان تقمم الحیطان. این خلاصه این دیوارها چیز بشود، شکسته بشود و قطع بشود. که عرض کردم ظاهر تقمم الحیطان نه این‌که حیطان باغ خودش است. آنجوری که صاحب قاموس الرجال آوردند آن ظاهراً مربوط به آنها نیست.

شاگرد: اگر استحباب باشد می‌شود یک همچین کاری کرد. اگر یجتنب باشد حضرت می‌تواندامر می‌کند دیوار حاطیه ۳۹:۳۷ را خراب کند؟

استاد: نه ممکن است واجب باشد. بستگی دارد که این امر امر وجوبی باشد یا امر استحبابی باشد.

شاگرد: امر استحبابی امیر المؤمنین که با یک امر. امر کنند به حضرت

استاد: نه، امر کردن ان تقمم الحیطانُ. حیطان چیز شود نه این‌که. اَمَرَ ان تقمم الحیطانُ.

شاگرد: شاید حضرت این کار را بکند

استاد: نه، من علیٌّ خواندم؟

شاگرد: ان یقلّم الحیطان

استاد: کان اذا خرج

شاگرد: و علی ان یقلم الحیطان

شاگرد: ان یقلم الحیطان. یعنی خراب کردن حضرت

استاد: علیا نیست که. حالا این‌که می‌گوید اگر علیَّ، حالا این‌که

شاگرد: امر علیا ان یسلّم هم دارد، ان یقلم

استاد: حالا این تقمم هست، حالا آنش خیلی مهم نیست. ولی مثلاً اینجوری کان اذا خرج امر علیٌّ ان تقمم الحیطان مثلاً یعنی حضرت امیر را. مثلاً حضرت امیر که به عنوان نائب پیغمبر مثلاً بودند اینها دستور می‌دادند که حیطان را چیز بکنند و اینها. اگر این هم باشد، این یک شرایط خاصی است. کأنّ پیغمبر که از مدینه خارج می‌شدند، مثلاً برای جهاد که خارج می‌شدند حضرت امیر که اگر علیٌّ بخوانیم، نمی‌دانم حالا. این را یک مقدار باید مراجعه کرد. اگر علیٌّ بخوانیم، معنای این مطلب ممکن است. حالا این را یک قدری دقت کنیم ببینیم عبارت را. کأنّ پیغمبر. حالا من عجالتاً اینجور می‌خواهم معنا کنم. حتی یک مقداری دقت کنیم ببینیم این را چجوری باید معنا کرد که پیغمبر وقتی می‌رفتند از مدینه خارج می‌شدند و نایبشان حضرت امیر در مدینه می‌ماندند به عنوان نیابت پیغمبر حضرت امیر دستور می‌دادند که حیطان را خراب کنند. این حیطان را که خراب کنند شاید یک شرایط خاصی بوده که آنها وقتی جنگ می‌رفتند، افراد فقیری که، افرادی که باقی می‌ماندند اینها یک احتیاجات و امثال اینها بوده، برای این‌که احتیاجات اینها تأمین بشود یک همچین. این را حالا داشته باشیم تا ببینیم این روایت.

شاگرد: استمرار می‌رساند، سؤالش این است که

استاد: اشکال ندارد. نه اشکال نه، می‌گوید که پیغمبر وقتی خارج می‌شدند مثلاً برای جهاد، یعنی شرایطی که پیغمبر خارج می‌شدند، پیغمبر تنهایی که خارج نمی‌شدند برای جهاد و اینها خارج می‌شدند. آن شرایط، شرایطی می‌شد که نیازمندان نیاز داشتند، حضرت امیر برای رفع نیازمندهای چیز همچین دستور می‌داد. این را می‌گویم باید مراجعه کنید، حالا فعلاً این یک چیز ابتدایی دارم می‌گویم.

شاگرد: علیٌّ اش هم باید علیاً بشود؟

استاد: نه، من علیٌّ است. به عنوان نائب حضرت بوده، خود حضرت امیر دستور می‌دادند که ان تقمم الحیطان. حالا این را مراجعه کنیم ببینیم که چی چی از توش در می‌آید.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان